

از استاد علامه ؛

سید محمد حسین طباطبائی

## غرض از آفرینش

یک‌عهده از مجهولات است ، که انسان از نخستین روزهای پیدایش و زندگی خود با شعور خدادادی خواه ناخواه بوجود آن‌هایی برده و باغریزه کنجکاوی که دارد ، حل آن‌ها را از خود خواسته و از خود می‌پرسد : آیا جهان هستی مشهود ، خدای آفریننده‌ای دارد ؟ در صورتیکه آفریننده‌ای در کار باشد ، غرض وی از آفرینش چیست ؟ و آیا در این صورت نسبت ب‌ما وظیفه و تکلیفی هست ؟

بدیهی است بهر یک از سوالات فوق جواب مثبت داده شود ؛ یک سلسله پرسشهای فرعی مربوط ب‌مشخصات مورد سؤال و چگونگی وجود او آثار و لوازم تحقق وی پیش خواهد آمد که چنانکه گفته شد ؛ نهاد خدای دادی انسان ؛ نگران و خواهان حل منطقی و قطعی آنهاست .

و نیز بدیهی است که مسئله مورد سؤال ، یکی از ابتدائی ترین و عمده ترین مسائلی است که مورد توجه فطرت انسانی بوده و نهاد انسان نیازمندی خود را ب‌حل منطقی و قطعی آن در اولین وهله زندگی درک می نماید .

بررسی و تجزیه و تحلیل سؤال

تردید نیست آنچه ما را و امیدارد که از غرض آفرینش سؤال کنیم اینست که ما

چنانکه مشاهده میکنیم کارهای اجتماعی و عقلائتی خود را برای تحصیل اغراض و آرمانهایی انجام میدهیم که طبعاً مناسب کار بوده و بدردمابخورده؛ مایمیخوریم برای اینکه شیرشویم؛ می آشامیم برای اینکه سیراب گردیم میپوشیم برای اینکه از سرما و گرما مصون بمانیم، خانه میسازیم برای اینکه سکنی کنیم، سخن میگوئیم برای اینکه مافی الضمیر خود را بفهمانیم . . .

هر کز انسان، بلکه هر ذی شعوری در کارهایی که باشعور و اراده انجام میدهد از غرض و هدف خالی نبوده و کاری را که هیچگونه نفع عائد ندارد، انجام نخواهد داد؛ همین مشاهده اغراض در افعال ارادی خودمان و قیاس حال هر فاعل علمی دیگر بحال خودمان میباشد که ما را وادار باین پرسش میکند که:

«غرض خدای جهان (که مصداق يك فاعل علمی است) از آفرینش چیست؟»

ولی آیا همین اندازه از مشاهده و قیاس صحت این سؤال را میتواند تضمین نماید؟ و آیا حکم و خاصیتی را که در پاره ای موارد یافتیم میتوان بهمه موارد توسعه و تعمیم داد؟ پاسخ این پرسشها منفی و تنها راه حل قطعی تجزیه و تحلیل معنی غرض میباشد؛ زیرا راهی برای استقرار و تتبع موارد نداریم.

در مثال تغذی که گذشت؛ سیری را که غرض است. بواسطه تغذی تحصیل میکنیم. سیری با تغذی ارتباطی دارد؛ زیرا نتیجه و مولود همین کار است و غذا با ورود خود بمعده مثلاً؛ دستگاہ کوارش را بفعالیت واداشته و او را از وارد کردن ماده جدید بی نیاز ساخته و خواسته او را تأمین میکند و بالاخره «سیری» يك نحو اثر و معلول تغذی است و تغذی نیز کار و حرکت مخصوصی است که از مآشروع کرده و باین خود که «سیری» بوده باشد منتهی

شده و خود از بین می‌رود و همین تغذی ارتباط دیگری با ما (که فاعل هستیم) دارد و آن اینست که ما مواد بقا و ادامهٔ زندگی را در داخل وجود خود بعنوان ذخیره نداریم؛ فقط برای تأمین بقا به تجهیزاتی از قوا و ابزارها مجهز می‌باشیم که بواسطهٔ آنها مواد غذایی مفید بقاء را تدریجاً تحصیل کرده و ضمیمهٔ وجود خود قرار داده و بزندگی خود ادامه می‌دهیم.

همینکه قوای درونی ما که توأم باشعورند، حس نیازمندی کردند باجنب و جوش طبیعی خود، ما را و دار می‌کنند که ابزار بدنی را بکار انداخته و با انجام حرکات و بزه‌ای، خود را به مورد حاجت رسانیده و نقص وجودی خود را تکمیل کنیم؛ پس «سیری» چنانکه رابطه‌ای با تغذی داشت، رابطهٔ دیگری نیز با ما دارد، زیرا وی کمالی است که نقص وجودی ما را تکمیل و نیازمندیهای ما را رفع و با جلوه‌ای که بقوای درونی ما می‌کند، ما را وادار بفعالیت میکند که ویرا تحصیل و خود را با وی تکمیل کنیم.

هر يك از کارهای ارادی و اختیاری بیرون از شمار خود را مانند آشامیدن نشستن، برخاستن، گفتن، شنیدن، رفتن و آمدن... بررسی نمائیم همان خواصی که از بررسی مثال تغذی بدست آمد نشان خواهد داد. حتی در کارهایی که بحسب ظاهر با کمال بی‌غرضی انجام می‌دهیم. اگر دقت کنیم روشن میشود که اگر نفعی که عاید ما میشود؛ نداشته باشد، انجام نخواهیم داد، مانند خوبیهائی که از راه بشر دوستی فقط انجام داده و غرض دیگری نداریم و مانند دستگیری که يك توانگری نیاز از يك فقیر نیازمند میکند و... در این موارد در حقیقت آرزوی عاطفه را عملی می‌سازیم و تاثر درونی خود را از مشاهدهٔ حال فقیر رفع نموده و راحتی نفس خود را تأمین می‌کنیم

و همچنین . . . . .

از این بررسی بطور عموم و کلیت این نتیجه را میتوان گرفت که «غرض فعل» در کارهای اختیاری، اثر مناسبی است که در منتهی الیه فعل (حرکت مخصوص فاعل) قرار گرفته و هم مرز فعل میباشد و کمالی است که نقص فاعل را رفع نموده و او را تکمیل میکند.

البته چنانکه روشن شد در نظر بدوی موضوع غرض را مخصوص فاعلهای اختیاری که باشعور و اراده مجهز میباشند و کارهای اختیاری آنها، میدانیم ولی اگر تا اندازه ای دقیق تر شویم خواهیم دید که همه آثار و خواصی که بواسطه آنها برای افعال و فاعلهای اختیاری، «غرض» اثبات کردیم بی کم و کاست در عاملهای طبیعی و افعال طبیعی آنها موجودند زیرا هر عامل طبیعی و هر مرکب مادی نیز مانند یک فاعل اختیاری باقوائی مجهز میباشند که برای رفع حاجت و اقتضای طبیعت خویش آنها را بکار انداخته و با انجام دادن حرکت مخصوصی که عمل اوست، حاجت خود را رفع و نقیصه خود را تکمیل میکند و همان چیز است که اثر فعالیت او است، هم با فعالیت او ارتباط مستقیم و منظمی دارد و هم با خود او؛ چنانکه در مورد فعالیتهای اختیاری همان طور بود. و بود و نبود شعور و اراده کمترین دخلی در تحقق و عدم تحقق این غایت و رابطه وی با فعل و فاعل ندارد.

اگرچه ما این موضوع را در مورد افعال اختیاری که از فاعلهای زنده و باشعور و اراده سر میزند، غرض مینامیم و در فعالیتهای دیگر طبیعی از نام «غرض» مضایقه نموده و «غایت» نام داده و اطلاق لفظ غرض را اطلاق مجازی تصور میکنیم؛ لکن حقیقت امر در هر دو مورد یکی است و کاری را که یک عامل

طبیعی در تار یک خانه طبیعت انجام میدهد ، يك فاعل زنده در روشنائی چراغ علم بوجود میآورد ، بی اینکه در رابطه های مذکور تغییری پیدا شود .

### اطراد و عمومیت غرض و آرمان

بایمان گذشته روشن میشود که «غرض» در همه اجزای جهان آفرینش عمومیت داشته و تا آنجا که قانون علیت و معلولیت و سائر قوانین کلیه ، حکومت مینمایند ، هر کارکاری بدون هدف و غرض انجام نمیگیرد و هیچ عاملی در فعالیت و عمل خود از غایت و آرمان بی نیاز نیست .

هر فردی را از هر نوع بگیریم مانند يك انسان ، يك حشره ، يك درخت سیب ، يك بوته گندم ، يك پارچه آهن ، يك واحد او کسیرن . . . . . خواهیم دید که با موجودی قوای فعاله خود سازشی با محیط بیرون از خود کرده و با اجزای فعاله محیط خود هم آهنگ شده و برای دریافت هدفهای کمالی خود و نفع خود، حرکتهای ویژه ای انجام میدهد و همینکه حرکت ویژه را تمام کرد ، نتیجه حرکت «غرض و غایت» جایگزین حرکت گردیده و خواست طبیعی یا ارادی متحرک تأمین شده و کمال مطلوبش ضمیمه وجودش میشود .

انواع کلیه که خانواده های بزرگتری در هر گوشه و کنار جهان بوجود آورده و زندگی میکنند مانند نوع انسان ، نوع اسب ، نوع درخت سیب . . . همین حال را داشته و بیوسته با فعالیت ویژه نوع خود ، مقاصد و آرمانهایی را تعقیب کرده و با تحصیل آنها نواقص تکوینی خود را رفع و برای بقای خود کمک میکنند

و همین سخن نسبت بمجموع اجزای عالم که میان آنها رابطه غیر قابل

تردیدى موجود است نیز جاری است

اساساً هر کتى تحقق پذیرد ، از سوئى بسوئى است و از جهتى بجهت دیگرى متوجه بوده و همیشه حال وساطت را داشته و چیزى را بچیزى و طرفى را بطرفى وصل مینماید و جهت و سوئى که حرکت خواهان اوست ؛ همان غایت و غرض است که نقیصه و خواسته متحرك را تکمیل میکند و درین حال دیگر حرکت قطع میشود . یعنی تبدیل بحالتى میشود که نسبت بوى سکون و آرامش محسوب میشود ، اگر چه همین سکون و آرامش از نظر دیگر حرکت دیگرى است که خود نیز غایت و غرض دیگرى را تعقیب مینماید .

هر گز نمیشود تصور کرد ، حرکتى تحقق پذیرد و بسوئى متوجه نشود و یا توجه بسوئى داشته باشد ولی «سوى» نامبرده ، رابطه‌ای با حرکت نداشته و بمجرد اتفاق پدید آید ؛ و یا نیروى محرکى حرکتى را بوجود آورد و رابطه علیت با همان حرکت نداشته باشد و یا قوه محرکه با وجود رابطه با حرکت ، رابطه‌وى با «غایت حرکت» اتقاقى بوده باشد .

نظم عجیبى که در فعالیت علل و عوامل درین جهان پهناء دیده میشود و قوانین عمومى غیر قابل تخلف که بطور یکنواخت درین جهان هستى حکومت میکند ، حدود اتفاق را غیر قابل قبول میسازد .

بقول یکى از دانشمندان فرض پیدایش اتقاقى يك پدیده که فقط دارای ده جزء اتمى بوده و بشکل خاصى ترکیب یابد ؛ يك احتمال ازده میلیارد احتمال است و البته ترجیح يك احتمال را بده میلیارد احتمال باستانى یکواحد ، جز تبعیت از پندارهای بیمزور بی پایه نمیتوان شمرد .

و هرگز افکار علمی و شعور فطری انسان ، اجازه نخواهد داد که در فعالیت‌های بی‌پایان جهانی رابطه رامیان فعل و فاعل و غایت فعل نفی کرده و بدین واسطه بنیان همه قضاوت‌های علمی و افکار غیر قابل تردید انسانی آب بندیم .

### آرمان و غرض جهانی

جهان پهن‌ور آفرینش از کوچکترین ذره بیمقدارش گرفته تا بزرگترین مجموعه از اجرام ثابت و سیار و کهکشانهای شکفت انگیز وی بواسطه ارتباط حقیقی که همه باهم دارند ؛ واحد بزرگی را تشکیل میدهد که با همه هویت و واقعیت و شؤون خود (نه تنها از جهت نسبت مکانی) در تغییر و تحول بوده و یک حرکت کلی و عمومی را بوجود می‌آورد (طبق نظریه های علمی و فلسفی) و متوجه غرض و آرمانی بوده و رهسپار بسوی مقصدی است که (طبق نظریه قطعی نامبرده بالا) بارسیدن بمرز مشترک وی هدف و غرض نامبرده جایگزین این حرکت شده و این جهان گذران پر غوغا تبدیل بجهانی ثابت و آرام خواهد گردید .

جهان آینده ما که جهانی است فردائی ، در دنبال جهان امروزی ، بی تردید در برابر روز گذشته خود حالت ثبات و آرامش خواهد داشت و نواقص و کم و کاست این جهان را رفع و تکمیل نموده و هر قوه را بفعلیت خواهد رسانید .

ولی آیا این ثبات و کمال وی نسبی بوده و تنها با مقایسه بحال امروزی جهان دارای این صفت خواهد بود یا ثبات و آرامش نفسی پیدا نموده و هیچگونه تحول و تغییری راه بوی نخواهد داشت ؟

و با تعبیر دیگر آیا حرکت کلی جهان که بارسیدن بمقصد و غرض تبدیل به همان هدف و غرض شده و آرامش بیدامی کند مانند هدف و غرض حرکتهای جزئی امروزی پابر جائی و آرامش نسبی خواهد داشت؟ اگر چه از جهات دیگر در حرکت بوده و سرگرم تکاپو و افت و خیز است. و یا اینکه جهان آینده ثبات و کمال نفسی و حقیقی داشته و حساب تغیر و تحول که در این جهان نقش حقیقی پیدایش هر پدیده‌ای رامیبازد بکلی لاک و موم شده و بر کار روزگار بارسیدن بنقطه نخستین؛ گردش خود را خاتمه داده و دائره ثابت و کاملی بجای خود خواهد گذاشت و با تعبیر امروزی ادراک، چهار بعدی شده و پدیده‌های آنروزی دیگر در گردیدروز و فردا نخواهند بود؟

آنچه بیان اجمالی گذشته روشن میکند؛ نتیجه ایست سر بسته و مطلبی است کاملاً پیچیده و فشرده؛ جهانی است ثابت کامل در دنبال این جهان سیال و ناقص و سرمنزلی است آرام که کاروان هستی با نهایت تلاش و کوشش بسوی وی روان بوده و روزی همه و همه این ره روان، نتیجه مساعی خود را بصورت فعلیت در آنجا دریافت خواهند داشت.

البته انسان در راه هضم همین نتیجه، بسؤال نامبرده وده ها و صد ها سؤالات دیگر برخورد میکند که سیاهی يك سلسله جهولانی را از دور جلوه میدهند و در حقیقت یکرشته بحثهایی را تشکیل میدهند که آنها را پیچیده ترین و عمیق ترین بحثهای کلی فلسفی میتوان شمرد.

زیرا نظریه‌های کلی که کمک حسی ندارند، برای افهام ماعسیر الهضم میباشند. تا ما چشم گشوده و بتماشای مناظر این جهان مادی پرداخته ایم آنچه از

هر گوشه و کنار چشم ما خورده است در حال حرکت و انتقال و تکون و زوال بوده و خود نیز فردی از این کاروان ورهسپار این راهیم و هر کدام از ماها نیز که چشم ازین جهان بر بست ، دیگر خبری از وی نداریم (و آنرا که خیر شد خبری باز نیامد) و در عین حال بخشهای دقیق فلسفی با آنکاء براهین یقینی که از مقدمات منطقی و غیر قابل تردید تالیف شده اند ، بقسمت عمده این سؤالات پاسخ میدهند و این نظریه (جهان سیال و گذران غرض ثابت و پابرجائی دارد) منطبق است بموضوع معاد که اولیای دین از راه وحی بدست آورده و خبر داده اند .

### غرض خدا از آفرینش جهان

از بخشی که در آغاز مقاله کردیم روشن شد که : موضوع « غرض » رابطه‌ای با فعل دارد که حرکت فعلی را تبدیل بسکون و آرامش میکند و رابطه‌ای با فاعل دارد که نقص وجودی وی را تبدیل بکمال مینماید ، و طبق بحثهای برهانی که از صفات آفرید کار جهان شده ، ذات پاك وی جز کمال محض چیزی نبوده و هیچگونه نقص و حاجتی را در وی نمیشود سراغ کرد با عطف و نظریه فوق نسبت بفعل خدای جهان میتوان فرض غرض و اثبات آن نمود . چنانکه تفصیلا بیان شد ، ولی نسبت بذات پاك ، پاسخ منفی باید داد و عبارت دیگر اینک گفته میشود ( مقصود و غرض از اصل خلقت چیست ؟ ) و ( چرا خداوند غیر از خود موجودی را آفرید ؟ ) اگر مقصود اینست که هدف فعل خداوند چیست و متوجه چه غایت و نهایتی است ( غرض فعل ) جوابش اینست که هدف این جهان ناقص ، جهان کامل و کاملتری است و اگر مراد اینست که خداوند بواسطه آفرینش چه نقشی را از خود رفع میکند و چه کمال یا نفعی را بخود جلب میکند سؤالی است خطا

و جوابش منفی است .

و پاسخی که نسبت بمسئله غرض خلقت بازبان دینی گفته میشود :  
( غرض خدای متعال از آفرینش جهان ، رسانیدن نفعی است بدیگران نه بخود )  
منظور از وی همان معنی است که گفته شد

در خاتمه باید تذکر داد که بطوری که تجزیه و تحلیل معنی غرض گفته شد ، نتیجه میدهد غرض در جائی تحقق میپذیرد که فعل و فاعل یا تنها فعل نقیصه ای داشته باشد که با غرض رفع شود . بنا بر این اگر فعلی یعنی آفریده ای فرض شود که هیچگونه نقیصه قابل رفع نداشته باشد ( مانند مجرد عقلی با اصطلاح فلسفه ) البته غرضی باین معنی که گفته شد نخواهد داشت . بلی فلاسفه بواسطه تجزیه و تحلیل دقیق تری بدست آورده اند که غرض فعل در حقیقت کمال فعل و غرض فاعل کمال فاعل است . نهایت اینکه فعل گاهی تدریجی است و کمال وی در آخر بوی ملحق میشود و گاهی دفعی و مجرد از ماده و حرکت و در این صورت وجود فعل هم خود فعل است و هم کمال و غرض فعل .

و همچنین فاعل گاهی ناقص است و پس از فعل کمال خود را مییابد و گاهی تام و کامل است و در این صورت هم فاعل است و هم غایت و غرض و ازین روی غرض خدای جهان از آفرینش جهان ذات خودش میباشد و پس و غرض فعلش که این جهان ناقص بوده باشد ، جهان کاملتری است و غرض از جهان کاملتر ، خود همان جهان کاملتر خواهد بود .

و همچنین هر آفریده کاهلی که فرض شود غرض از خلقت وی خود

وی خواهد بود . والسلام

محمد حسین طباطبائی